

تبیین و تحلیل اوضاع سیاسی، اقتصادی و اجتماعی ایالات شرقی شاهنشاهی ساسانی
و ارتباط آن با فتح اعراب (۵۹۰-۶۵۱ م.)

کیخسرو خسروی نژاد

دانشجوی دکتری گروه تاریخ، واحد نجف آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف آباد، ایران.

سهیلا ترابی فارسانی (نویسنده مسئول)

دانشیار گروه تاریخ، واحد نجف آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف آباد، ایران

Tfarsani@yahoo.com

اسماعیل سنگاری

دانشیار گروه تاریخ، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران.

e.sangari@ltr.ui.ac.ir

فصلنامه علمی پژوهشی تاریخ (شاپا) ۲۰۰۸-۲۰۱۰ سال ۱۸ شماره ۷۰ - صفحه ۷۱-۴۱

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱/۳ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۵/۲۴

چکیده

سیستان و خراسان در ماورای کویرهای مرکزی ایران، ایالات شرقی قلمرو ساسانیان را تشکیل می‌دادند که در آن زمان ایالاتی ثروتمند، با اقتصادی پر رونق محسوب می‌شدند. از سوی دیگر همسایگی با اقوام صحراگرد شرقی، علاوه بر مخاطراتی که برای ساکنان آنها ایجاد کرده بود، به آنها وجهی سوق‌الجیشی بخشیده بود و این مجاورت در رویدادهای این ایالات تأثیر بسزایی داشت. بدین ترتیب بررسی وضعیت سیاسی، اقتصادی و اجتماعی این منطقه بویژه در نیم قرن پایانی سلطنت ساسانیان، که سرانجام به سقوط سلسله انجامید، مورد اهمیت قرار می‌گیرد. این پژوهش با بهره‌گیری از منابع کتابخانه‌ای و روش توصیفی تحلیلی، به دنبال یافتن پاسخی برای این پرسش است که وضعیت سیاسی اقتصادی و اجتماعی ایالات شرقی ساسانی بر سقوط و فتح آنجا بدست اعراب مسلمان چه تأثیری داشته است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهند که هجوم صحراگردان و کوچ‌های اجباری به ایالات شرقی ساسانی موجب تنوع در ترکیب جمعیتی آنجا شد و این عامل به همراه عدم وابستگی سیاسی و اقتصادی آنها به دولت مرکزی، انگیزه دست‌یابی به قدرت در میان فرمانروایان محلی را دو چندان کرد و سرانجام باعث سقوط سلسله ساسانی گردید.

واژگان کلیدی: ساسانیان، سیستان، خراسان، اعراب.

۱. مقدمه

علاوه بر گستردگی سرزمین، شاید بتوان بارش اندک سالانه را وجه مشترک ایالات سیستان و خراسان دانست که در واقع امتداد کویرهای مرکزی بوده‌اند ولی بر خلاف تصور، به هیچ وجه سرزمین‌های بی‌حاصلی نبودند و از تراکم شهرها برخوردار بودند. از سوی دیگر به دلیل دوری این ایالات از مرکز، بدون شک ساسانیان برای اعمال سلطه خویش در آنجا با مشکلاتی مواجه بودند و دست اندازی‌های متناوب اقوام صحراگرد از جمله هپتالیان به این مناطق، تنها نمونه‌ای از این دشواری‌هاست. در واقع گستردگی مرزهای شرقی تابع متغیری از نبردهای شاهنشاهی ساسانی با هپتالیان و سپس ترکان بود (کولسنیکف، ۱۳۸۹: ۱۷۳). این تهاجم‌ها موجب شده بود تا ساسانیان همواره کوشش فراوانی در جهت بالا بردن توان نظامی ایالات شرقی نمایند. برای نمونه می‌توان به استحکاماتی اشاره کرد که اردشیر بابکان در ناحیه آبادان و پیر رونق بادغیس، بر سر راه استراتژیک هرات به مرو بنا کرد و هدف از ساختن آنها امنیت بخشیدن به راه‌ها بود (برونر، ۱۳۹۳: ۱۷۷). همچنین دیوار گرگان توسط شاهنشاه پیروز (۴۸۴-۴۵۹ م.) به عنوان بخشی از سیاست‌های دفاعی او ساخته و گسترش یافت (دریایی، ۱۳۹۷: ۱۴۸). از سوی دیگر توان نظامی سیستان به اندازه‌ای بود که حداقل از زمان شاپور دوم این منطقه محل تأمین سربازانی بوده است که در جنگ‌های غرب ایران بر علیه رومیان به کار گرفته می‌شدند (Christensen, ۲۰۱۶: ۲۲۹). علی‌رغم چنین توان نظامی، پیشروی سپاهیان اعراب در این ایالات به سرعت انجام گرفت و از آغاز فتوحات اعراب در سیستان در سال ۶۵۰ م. (تفضلی، ۱۳۸۷: ۵۳) تا مرگ یزدگرد سوم در مرو خراسان و سقوط ساسانیان در سال ۶۵۱ م. (دریایی، ۱۳۹۳: ۲۴۱) تنها دو سال به طول انجامید. از طرف دیگر واکنش طبقات مختلف اجتماعی در برابر اعراب با توجه به ارتباط آنها با دولت ساسانی متفاوت بوده است (دشتی، ۱۳۹۶: ۹۱). بنابراین هدف ما در این پژوهش تبیین و تحلیل اوضاع سیاسی، اقتصادی و اجتماعی ایالات شرقی ساسانی در نیم قرن پایانی سلسله ایشان خواهد بود و این پرسش مطرح می‌شود که این اوضاع چه ارتباطی با فتح اعراب داشته است؟ در جهت اهداف

پژوهش، چگونگی فتح مهمترین شهرهای هر ایالت که در مسیر فتوحات اعراب قرار داشتند، بررسی شده است. گردآوری داده‌ها در این تحقیق با بهره‌گیری از منابع کتابخانه‌ای و روش آن توصیفی تحلیلی بوده است.

پورشریعی (۲۰۰۸ م.) در کتاب خود با عنوان زوال و سقوط شاهنشاهی ساسانی، به ارائه تصویری متمایز از اواخر دوران ایران باستان و اوایل دوره اسلامی رسیده است. قسمت اعظم مطالب آن در ارتباط با زوال و فروپاشی ساسانیان و فتح ایران به دست اعراب می‌باشد و ضمن اینکه در فصول مختلف کتاب به تبیین و تحلیل اوضاع سیاسی و حتی نگرش‌های دینی مناطق مختلف ایران در این دوره زمانی می‌پردازد که قسمتی از فصل سوم کتاب به فتح خراسان اختصاص دارد. نویسنده در این کتاب با دیدگاهی نو به تحلیل و تبیین ساختار حکومتی ساسانیان می‌پردازد و نقش خاندان‌های پارتی را در استحکام دولت ساسانی روشن می‌سازد که به عقیده نویسنده عامل اصلی سقوط ساسانیان از بین رفتن اتحاد ایشان با خاندان‌های پارتی بوده است. کتاب افول ایرانشهر نوشته کریستن سن (۲۰۱۶ م.) به بررسی شهرهای ایرانشهر از منظر شبکه‌های آبیاری و محیط زیست از ۵۰۰ پ.م تا ۱۵۰۰ م. می‌پردازد. قسمتی از بخش سوم کتاب به خراسان و بخش چهارم به سیستان اختصاص دارد و مطالبی پیرامون سیستم‌های آبیاری و منابع آبی، ارقام مالیاتی و اوضاع سیاسی و اجتماعی این ایالات، بوسیله تحلیل‌های ماهرانه مؤلف ارائه شده است.

مطالعه شهرهای ساسانی از آنجایی اهمیت دارد که شاهان ساسانی در بنا یا بازسازی شهرها تلاش فراوان کرده اند، بویژه ایالات شرقی که ایشان توجه ویژه‌ای به این مناطق داشتند و اطلاعات و موضوعات مربوط به ایالات شرقی ساسانی تا کنون از منظر جامعه‌شناسی به نگرش درنیامده و در این پژوهش کوشیده می‌شود، تأثیر اوضاع سیاسی، اقتصادی و اجتماعی ایالات شرقی ساسانی بر فتح آنها توسط اعراب مقایسه و تحلیل شود.

۲- وضعیت سیاسی، اقتصادی و اجتماعی سیستان

سیستان از سمت شمال به سرزمین هندوستان، از سمت مشرق به بیابان مکران، از جنوب به بیابان میان کرمان و سیستان، از سمت مغرب به خراسان محدود بود (ابن حوقل، ۱۳۶۶: ۱۵۰؛ اصطخری، ۱۳۴۰: ۱۹۲).

نام این ایالت برگرفته از قوم سکاها بود و در زمان ساسانیان ظاهراً توسط یک مرزبان و در پایان دوره ساسانی به صورت مجزا از دستگاه دیوانی مرکزی اداره می شد و سرزمین های توران و مکران را نیز در بر می گرفته است و در واقع حدود سیستان تا جایی که زیر سلطه ساسانیان بود، گسترده می شد (Frye, ۱۹۷۷: ۱۳-۱۴). ایرانیان توانسته بودند طبیعت خشک و خشن سیستان را با نبوغ خود به سرزمینی آباد و شکوفا تبدیل نمایند. وزش بادهای پیوسته از مشخصات این سرزمین بود که ایرانیان با ساخت آسیاب های بادی قادر شدند از انرژی باد بهره برداری کنند (ابوالفداء، ۱۳۴۹: ۳۸۷). آسیاب های بادی آب را به سمت باغ ها و مزارع هدایت می کردند و سرمایه گذاری در سازه های آبی و گسترش کشاورزی، از سیاست های بارز ساسانیان در این منطقه بود. در این ایالت رودهای پرآبی مانند هیرمند و سنارود جریان داشت که قابل کشتیرانی نیز بودند و رودهای دیگری از آنها منشعب می شدند (اصطخری، ۱۳۴۰: ۱۹۵). حوضه های این دو رودخانه به دلیل ساختن شبکه های آبیاری و نهرکشی، جمعیت فراوانی را در خود اسکان داده بودند و مناطق وسیع زیر کشت محصولات چگون گندم، جو، خرما و علوفه را تولید می کردند و در کنار آن پرورش گوسفند و اسب نیز احتمالاً برای فروش در بازارهای هند در آنجا رواج داشت (برونر، ۱۳۹۳: ۱۸۵-۱۸۲). گستره حوضه دریاچه هامون و این رودها در فصول مختلف، به سبب بارش های فصلی متغیر بود (اصطخری، ۱۳۴۰: ۱۹۵). علاوه بر وضعیت ناپایدار رودخانه هیرمند، بادها و شن های روان، شرایط متفاوتی را برای اسکان و کشاورزی به نسبت سایر ایالات ایران به وجود آورده بودند (Christensen, ۲۰۱۶: ۲۲۵). البته استفاده از شن ها در آبیاری و کشت محصولات که از ویژگی های منحصر به فرد این ایالت بود، بر کیفیت این اعمال نیز افزوده بود (تاریخ سیستان، ۱۳۱۴: ۱۲).

در نتیجه سیاست شهرسازی ساسانیان در نواحی حاصلخیز این ایالت، شهرهای زیادی ایجاد شد که از امتیاز رودهای پرآب و سازه‌های آبی گسترده برخوردار بودند و دور افتادگی سیستان سبب شده بود، کمتر در معرض تهاجم بیگانگان قرار گیرد و از تراکم شهرها برخوردار شود (گیرشمن، ۱۳۷۲: ۴۱۴). البته در این مورد استثناهایی نیز وجود داشته است. ظاهراً در دو سوی رود مشکل با وجود اینکه کشاورزی صورت می‌گرفت ولی شهری وجود نداشته است (برونر، ۱۳۹۳: ۱۸۶). ظاهراً مبارزه با طبیعت نامهربان سیستان، نوعی خودکفایی و عدم وابستگی را در این ایالت بوجود آورده بود، به گونه‌ای که مردم موفق به انجام طرح‌های بزرگ بدون حمایت دولت مرکزی می‌شدند. عادت سیستانیان به کار جمعی و منظم، باعث شد که سازمان‌های محلی پروژه‌های کاملاً پرهزینه‌ای را در سطح اجتماع دنبال کنند (Christensen, ۲۰۱۶: ۲۳۶). در واقع آبادانی و شکوفایی سیستان منوط به کنترل سه عامل بوده است: بستن بند آب، بستن بند ریگ و در نهایت مقابله با راهزنان (تاریخ سیستان، ۱۳۱۴: ۲۱). ابن خردادبه، کرکویه، زرنگ، زالق، قرنین، هیسوم و باسورد را از شهرهای مهم سیستان ذکر می‌کند (ابن خردادبه، ۱۳۷۱: ۴۰). مرکز قدیمی سیستان رام‌شهرستان بود که پس از ویرانی آن، زرنگ به جای آن بنا شد (ابوالفداء، ۱۳۴۹: ۳۸۷). پس از زرنگ، شهر بُست بزرگترین شهر سیستان بود (ابن حوقل، ۱۳۶۶: ۱۵۶).

منابع جغرافیایی قرن چهارم هجری که توسط نویسندگان مسلمان نوشته شده‌اند، اغلب سیستان را سرزمینی آباد با جمعیت زیاد توصیف کرده‌اند. طبری نیز سرزمین سیستان را از خراسان بزرگتر و جمعیتش را بیشتر می‌داند (طبری، ۱۳۸۳، ج ۵: ۲۰۱۵). حوادث تاریخی از زمان اشکانیان، ناهمگونی جمعیتی این ایالت را رقم زده است. ترکیب جمعیتی سیستان با ورود سکاها در اواخر سده دوم پیش از میلاد و بعد از آن مهاجرت برخی از قبایل پارتی دستخوش تغییراتی شد که این تغییرات جمعیتی تا اواخر دوره ساسانی که ایرانیان همچنان به سمت مرزهای شرقی فشار آورده و حتی تا کرانه‌های غربی رود سند نیز رسیدند، ادامه داشت و رشته کوه‌هایی ساکنان آنجا را از بخش بالایی رود سند جدا می‌کرد (برونر، ۱۳۹۳: ۱۸۴-۱۸۲).

پس از کشته شدن شاهنشاه پیروز در نبرد با هپتالیان، بخش بزرگی از سرزمین سیستان زیر تسلط هپتالیان قرار گرفت و احتمالاً جمعیتی از آنها در سیستان ساکن شدند و کشیشان نستوری نیز از سده‌های پنج و ششم میلادی در این ایالت ساکن بوده‌اند (کولسنیکف، ۱۳۸۹: ۱۹۳-۱۹۲). در میانه و اواخر دوره ساسانی، گروه‌های پراکنده‌ای از مسیحیان در سیستان و شرق ایران ساکن بوده‌اند و علی‌رغم کاهش جمعیت، حضورشان تا اوایل دوره اسلامی ادامه یافت (باسورث، ۱۳۷۰: ۲۳). پنج مرکز عمده مسیحیت در سیستان عبارت بودند از: زرنگ، خاش، بست، فراه و رخج و احتمالاً جمعیتی یهودی نیز در بست و زرنگ حضور داشتند که یکی از دلایل حضور آنها، وجود راه‌های بازرگانی بود که از سیستان و رخج، به سمت هند می‌رفتند (باسورث، ۱۳۷۰: ۲۹-۳۲).

اقوامی از ترکان نیز در نواحی مرزی با هند در این ایالت زندگی می‌کردند که قوم خلیج از آن جمله بود (اصطخری، ۱۳۴۰: ۱۹۶). جمعیت سرزمین مکران نیز از ایرانیان و هندیان ترکیب یافته بود (برونر، ۱۳۹۳: ۱۸۷). پس از هجوم هپتالیان که قسمتی از سیستان را تصرف کردند، خسرو انوشیروان توانست که قسمت‌های اشغال شده از جمله زابلستان را مجدداً زیر فرمان ساسانیان درآورد ولی به نظر می‌رسد این ایالت همچنان توسط خاندان‌های محلی اداره می‌شد و فرومانروایی ساسانیان در اینجا نسبی بود (کولسنیکف، ۱۳۸۹: ۱۹۲). ظاهراً دژهای استوار و دیوارهای مستحکم شهرها در کنار سرسختی و روحیه جنگاوری مردم سیستان (تاریخ سیستان، ۱۳۱۴: ۱۱)، مجال چندانی برای تعرض به استقلال محلی آنجا به دولت مرکزی نمی‌داد. نشانه‌هایی از لشکرکشی‌های خسرو دوم به مناطق مرزی سیستان به منظور گسترش و تحکیم قدرت او در روایات وجود دارد و سکه‌های بدست آمده با خطوط پهلوی در شمال شرقی هندوستان نشان از گستردگی قلمرو خسرو پرویز تا آن حدود را دارد (مارکوارت، ۱۳۷۳: ۷۶-۷۵).

در دوران خسرو پرویز سیستان تحت حاکمیت اسپهبدی با نام بختیار پسر فیروز شاه قرار داشت و هنگام رسیدن اعراب به این منطقه حکومت به یکی از نوادگان او با نام ایران پسر رستم رسیده

بود که حالت موروثی حاکمیت سیستان نشان از کنترل محدود دولت مرکزی بر این ناحیه داشت (Christensen, ۲۰۱۶: ۲۲۹-۲۳۱). اما بر طبق گفته طبری، فرمانروای سیستان با عنوان پادوسپان نيمروز در زمان خسرو پرويز شخصی به نام مردانشاه بود که خسرو پرويز دو سال مانده به خلع شدنش از سلطنت، به سبب بدگمانی او را به قتل رساند (طبری، ۱۳۸۳، ج ۲: ۷۷۸). این قتل انگیزه‌ای برای قتل خسرو پرويز به دست پسر مردانشاه با نام هرمزد یا نيو هرمزد شد (کریستن سن، ۱۳۶۸: ۵۸۷). سپاهیان نيمروز پس از قتل خسرو پرويز، تلاش داشتند به تاج و تخت ساسانیان دست یابند و با توجه به اینکه سیستان تیول خاندان سوری بوده است، می‌توان گفت سپاهیان مذکور را این خاندان فرماندهی می‌کردند (۱۵۶-۱۵۵: Pourshariati, ۲۰۰۸). هنگام محاصره تیسفون بوسیله شهرواز، نامدار گشنسپ که در آن زمان سپاهبد نيمروز بود و در پایتخت حضور داشت، تیسفون را به شهرواز تسلیم می‌کند (طبری، ۱۳۸۳، ج ۲: ۷۸۱). بدین گونه نقش نظامیان سیستان در کشاکش قدرت پایان دوره ساسانی کاملاً مشهود است.

یزدگرد سوم پس از هجوم اعراب به پارس، به سوی سیستان حرکت کرد. شواهد سکه‌شناختی نیز مسیر حرکت او را تأیید می‌نمایند، زیرا همزمان با عبور یزدگرد و همراهانش، فعالیت و تولید سکه در ضرابخانه‌های کرمان و سیستان نیز افزایش یافته است که احتمالاً به دلیل پرداخت دستمزد برای سربازان و موکب پادشاه بوده است و این فعالیت‌ها حتی در مورد سیستان نیز بیشتر است (دریایی، ۱۳۹۷: ۱۶۹-۱۶۸). با رسیدن یزدگرد سوم به سیستان در ابتدای امر مورد استقبال مرزبان آنجا قرار می‌گیرد ولی هنگامی که یزدگرد از او درخواست خراج می‌نماید، با بی‌مهری مرزبان روبرو می‌شود و او ناچار می‌شود به سمت خراسان حرکت نماید (بلاذری، ۱۳۶۷: ۴۴۴). توافق مرزبان سیستان با اعراب به منظور حفظ حاکمیت خود بوده و از آن پس اعراب از سیستان جهت حمله به قلمروهای واقع در شرق دلتای هیرمند یعنی زمین داور، روخج و زابلستان اعزام می‌شدند، که پادشاه آنها با عنوان زونبیل حکومت می‌کرد (Christensen, ۲۰۱۶: ۲۳۱). ظاهراً یزدگرد سوم در بین سال‌های ۶۴۲ تا ۶۴۸ میلادی در مناطق کرمان و سیستان مستقر بوده است و سپس با همراهی فرخزاد و سپاهیان به سمت خراسان می‌رود (Pourshariati,

۲۴۶:۲۰۰۸). سردار عرب، ربیع بن زیاد در سال ۳۰ هجری یا ۶۵۱-۶۵۰ میلادی به سمت سیستان اعزام شده است (تفضلی، ۱۳۸۷: ۵۳). پس از فتح سیستان و مرگ یزدگرد سوم، بازماندگان این خاندان برای مدتی فرمانروایان «منطقه ای با حاکمیت پارسی» در سیستان بودند که حتی از سوی چینی‌ها به رسمیت شناخته می‌شوند (دریایی و رضاخانی، ۱۳۹۷: ۶۸).

۲-۱- فتح زرنگ

زرنگ بزرگترین شهر سیستان بود (ابن حوقل، ۱۳۶۶: ۱۵۱). راه‌های ارتباطی ایالت سیستان با سایر ایالات از زرنگ می‌گذشت و از آنجا سه راه اصلی وجود داشت: راه جنوب غربی آن به پهرگ و از آنجا به کرمان راه داشت، راه شمال شرقی آن که در نهایت به طخارستان می‌رسید و راه دیگری که به ایالت جبال می‌رسید و در مسیر آن به واسطه تجارت و کشاورزی شهرهای پروونقی قرار داشتند که برخی سکونتگاه پادشاهان بوده است (برونر، ۱۳۹۳: ۱۸۳). نقش محوری شهر در مسیرهای ارتباطی، در ساختمان شهر نیز به چشم می‌خورد. شهر زرنگ دارای پنج دروازه بود که دو دروازه به سمت پارس، یکی به سمت کرکویه و خراسان، دیگری به سمت بست و پنجمین به سوی روستاهای اطراف شهر گشوده می‌شد (ابن حوقل، ۱۳۶۶: ۱۵۴). در بیشتر موارد، وقتی در منابع از سیستان یاد می‌شود، منظور همان زرنگ مرکز ایالت بوده است (لسترنج، ۱۳۷۷: ۲۴). ظاهراً اغلب جمعیت شهر از صنعتگران و تاجران تشکیل یافته بود. این شهر دارای تجارتی پروونق و صنعت نساجی بزرگی بود و به عنوان یک مرکز آموزشی مشهور بوده است و ظاهراً نساج‌ها در کشمکش‌های داخلی سیستان به عنوان عنصری مبارز شناخته می‌شدند و حتی یک تن از آنها توانسته بود در قرن دهم میلادی خود را امیر سیستان سازد (Christensen, ۲۰۱۶: ۲۳۴-۲۳۶). زرنگ به جای مرکز قدیمی سیستان، رام شهرستان بنا نهاده شد که به علت تغییر مسیر رود هیرمند رو به ویرانی نهاد (اصطخری، ۱۳۴۰: ۱۹۴)؛ ابن حوقل، ۱۳۶۶: ۱۵۴).

علاوه بر اهمیت اقتصادی، این شهر از نظر نظامی و سیاسی مورد اهمیت بود. رشته ای از استحکامات در منطقه زرنگ وجود داشته که از نواره باریک حاصلخیز بین هیرمند و دریاچه

هامون محافظت می کردند (Howard-Johnston, ۲۰۱۲:۹۸). شواهد سکه‌شناختی نشان می‌دهند که زرنگ همواره تابع شاهنشاهان ساسانی بوده و در آنجا سکه‌هایی از خسرو اول تا یزدگرد سوم ضرب شده‌اند (کولسنیکف، ۱۳۸۹: ۱۹۳). شهر توسط دژی استوار و خندقی که به دور آن کنده شده بود محافظت می‌شد، که ظاهراً تأسیسات آن در زمان خسرو انوشیروان بازسازی شده بود (مقدسی، ۱۳۶۱: ۴۴۵).

طبری اولین لشکرکشی به سیستان و شهر زرنگ را در سال ۲۳ هجری و به فرماندهی عبدالله بن عامر می‌داند (طبری، ۱۳۸۳، ج ۵: ۲۰۱۵). روایات دیگر برخورد سپاه اعراب با اهالی زرنگ را در سال ۳۰ هجری به فرماندهی ربیع بن زیاد می‌دانند که مرزبان زرنگ در آن هنگام شخصی به نام اپرویز بود (بلاذری، ۱۳۷۶: ۵۴۹-۵۴۷). به نظر می‌رسد که اعراب دو لشکرکشی در سال‌های مذکور به سمت سیستان داشته‌اند و آنها روایاتی متفاوت از دو هجوم مختلف است. طبق این روایات، پس از پیروزی مسلمانان، قرارداد صلحی مبنی بر واگذاری زرنگ و پرداخت خراج به اعراب بسته شد به شرط آنکه سپاهیان عرب مطالبه دیگری از مرزبان آنجا ننمایند و پیشروی خود را در سیستان متوقف کنند (ابن‌اثیر، ۱۳۸۳، ج ۴: ۱۵۵۲؛ طبری، ۱۳۸۳، ج ۵: ۲۰۱۵). پس از محاصره زرنگ، مرزبان شهر حاضر می‌شود تا با اعراب مصالحه نماید (بلاذری، ۱۳۶۷: ۵۴۹). به نظر می‌رسد که این مصالحه پس از نبرد خونینی صورت گرفته است. اعراب ناچار بودند تا از جنگ برای فتح شهرهای سیستان استفاده نمایند، زیرا بر طبق روایات استفاده از محاصره در مورد این شهرها چندان کارگر نبوده است و آنها قادر بوده‌اند تمام مایحتاج خود را بدون وابستگی به سایر ایالات تأمین نمایند (تاریخ سیستان، ۱۳۱۴: ۱۲). تکیه زدن ربیع بن زیاد بر اجساد مردگان که از نظر زردشتیان ناپاک شمرده می‌شدند، صحنه خوفناکی را در برابر دیدگان پرویز بوجود می‌آورد که ظاهراً جنبه روانی آن برای گرفتن امتیازات بیشتری از ایرانیان برای اعراب مهم بوده است (چوکسی، ۱۳۹۳: ۳۸). هزار برده و پرداخت دو میلیون درهم به مردم شهر تحمیل شد و ربیع بن زیاد ظرف مدت یک سال و نیم فرماندهی خود در آنجا، حدود چهل هزار نفر را به اسارت گرفت (ابن‌اثیر، ۱۳۸۳، ج ۴: ۱۶۶۱). چنین مبلغی نشان از ثروت و

روئق شهر در آن زمان دارد و اینکه آنها توانسته بودند تهدیدات طبیعی و انسانی را به خوبی کنترل نمایند. استفاده از نیروی انسانی به عنوان پرداخت بخشی از وجه مصالحه، نشان از جمعیت زیاد شهر دارد و یا می‌توان احتمال داد که آنها این بردگان را در نبردهای خود با اقوام صحراگرد یا هندو بدست آورده بودند. بدست آوردن منابع مالی و انسانی موجب تقویت توان اعراب و زوال تدریجی شهرها می‌شد. یکی از شروط صلح که توقف پیشروی اعراب در سیستان بود، نشان می‌دهد که مرزبان زرنگ همچنان خواستار حفظ استقلال و خود مختاری سیستان بوده است.

سپاه اعراب قبل از زرنگ، توانسته بودند شهر مهم دیگر سیستان را که زالق نام داشت، مصادف با روز مهرگان تصرف نماید و اهالی شهر با پرداخت مبلغ هنگفتی از طلا و نقره شهر را بر پایه قراردادهای صلح شهرهای پارس و کرمان تسلیم اعراب نمودند (بلاذری، ۱۳۶۷: ۵۴۸-۵۴۷). ظاهراً غافلگیر شدن اهالی شهر در روز جشن در تصرف شهر بدست اعراب بی تأثیر نبوده است. بنا بر گفته یاقوت حموی این شهر محل دژها و کاخ‌های فراوان بود و اعراب پس از تصرف آنجا ده هزار نفر از مردم شهر را به اسارت گرفتند (محمدی ملابری، ۱۳۷۹، ج ۳: ۲۳۴-۲۳۵). پس از زالق، اعراب شهر کرکویه را نیز فتح کردند (ابن اثیر، ۱۳۸۳، ج ۴: ۱۶۶۱). این شهر در یک منزلی شمال زرنگ قرار داشت و یکی از مهمترین آتشکده‌های زردشتیان که نزد آنها بسیار محترم بوده، در این شهر قرار داشت (لسترنج، ۱۳۷۷: ۳۶۶). فتح شهر کرکویه و پس از آن هیسوم چندان برای مسلمانان دشوار نبود ولی مردم زرنگ دو سال پس از فتح، مجدداً بر علیه اعراب شوریدند که توسط عبدالرحمن ابن سمره، حاکم جدید شهر سرکوب شدند و پس از آن بست و زابل نیز به تصرف اعراب درآمد (نفیسی، ۱۳۸۴: ۱۳۷). بست اولین شهر ناحیه آراخوسای باستانی بود که به این ناحیه هند سفید گفته می‌شد (برونر، ۱۳۹۳: ۱۸۳). بست در شرق زرنگ قرار داشت و اهالی شهر در ابتدا با رد پیشنهاد اعراب مبنی بر پرداخت خراج یا گرویدن به اسلام تلاش کردند تا با اعراب مقابله نمایند ولی طی نبردی بسیاری از آنها کشته و بازماندگان به اسارت گرفته شدند و در سال‌های بعد این شهر به مرکزی برای مبارزه با حاکمیت

اعراب بدل شد که با مستقر شدن تدریجی سربازان بیشتری از اعراب تا قرن هشتم میلادی این مقاومت نیز درهم شکسته شد (چوکسی، ۱۳۹۳: ۳۹).

مقاومت‌ها و شورش‌ها در دیگر شهرها نیز سرانجام به عقد قراردادهایی منتهی می‌شد که بیشتر منافع نجبا و زمینداران شهرها و حاکمان عرب را تأمین می‌کرد (زرین کوب، ۱۳۹۴-الف: ۳۰۹). در روایات ذکر شده که حجم غنائمی که از سیستان نصیب مسلمانان شد، چندان زیاد بود که به هر یک از سپاهیان مسلمان که تعداد آنها را هشت هزار تن ذکر کرده اند، نفری چهار هزار درهم رسید (محمدی ملایری، ۱۳۷۹، ج ۳: ۲۳۶). همانند دیگر ایالات ایران، در سیستان نیز اغلب بزرگان و دهقانان زردشتی مأمور جمع‌آوری مالیات برای اربابان شدند و با توجه به اینکه ایالت سیستان، پیش از ورود اعراب نیز پذیرای جمعیت متنوعی از هندیان و ترکان نیز بوده است، همزیستی و تعامل میان دو جامعه زردشتی و مسلمان در این ایالت بواسطه بازرگانی و مصالحه دینی آسانتر صورت گرفت، به نحوی که برای مثال ساکنان مسلمان در سال ۵۱ هجری/۶۷۱ میلادی نزد عبیداله بن ابی بکره حاکم سیستان خواستار لغو مجازات اعدم یک موبد بزرگ زردشتی به نام شاپور شدند و مانع از آن شدند تا آتش‌های مقدس زردشتیان در این شهر خاموش شوند (چوکسی، ۱۳۹۳: ۴۹-۴۸).

بر خلاف تعاملات مذهبی، از نظر سیاسی سیستان همچنان تا سال ۶۶۳ میلادی تحت سلطه ساسانیان بود و پیروز بزرگترین پسر یزدگرد سوم که بین سال‌های ۶۵۸ تا ۶۶۳ میلادی در زرنگ اقامت داشت، فرمانروایی قلمرو پارس را در آن شهر بنیاد نهاد که از نظر چینی‌ها حکومت وی مورد پذیرش قرار گرفته بود (دریایی، ۱۳۹۹: ۲۴۱). هر چند عوارض زمین شناختی و ایستادگی مردم تا مدت‌ها از پیشرفت اسلام در این نواحی جلوگیری کرد ولی سیستان در نخستین سال‌های فتوح مهمترین سرزمین در مشرق بود و بیشتر سپاهیان اعراب در این ناحیه مستقر بودند، زیرا به دلیل هجوم دیلمیان، راه شمال کشور که به خراسان می‌رسید، نا امن بود و اعزام سپاهیان به آنجا عمدتاً از راه بصره، پارس، کرمان و سیستان صورت می‌گرفت (باسورث،

۱۳۷۰: ۴۹-۵۰). سیستان از طریق شاهرایی که از زرنگ به کرکویه تا بست و از آنجا به هرات می‌رفت با خراسان ارتباط داشت (ابن حوقل، ۱۳۶۶: ۱۵۸).

۳- وضعیت سیاسی، اقتصادی و اجتماعی خراسان

ایالت خراسان از سمت مشرق به سیستان و هندوستان، از مغرب به گرگان و بیابان غز، از شمال به ماوراءالنهر و ترکستان و از جنوب به بیابان پارس و کومش و نواحی جبال محدود می‌شد (ابن حوقل، ۱۳۶۶: ۱۶۲؛ اصطخری، ۱۳۴۰: ۲۰۲). مرزهای این ایالت در دوران قدرت و افول دولت مرکزی ساسانی دچار تغییر می‌شد و دارای مرزهای ثابتی نبود (Frye, ۱۹۷۷: ۱۳). در کل می‌توان گفت که در دوره ساسانی این تغییرات جزئی بوده و مرزهای شرقی شاهنشاهی تا طالقان گسترش یافته بود و تخارستان نیز هر چند نه به طور کامل ولی خراجگزار شاهان ساسانی بوده است (مارکوارت، ۱۳۷۳: ۱۴۳-۱۴۲). خراسان به چهار بخش عمده تقسیم می‌شد که هر کدام تحت فرمان یک مرزبان بود و مرزبان‌ها که زیر نظر سپاهبد یا پادوسبان قرار داشتند، نواحی زیر را کنترل می‌کردند: مرو، بلخ و تخارستان، هرات و در نهایت ماوراءالنهر (ابن خردادبه، ۱۳۷۱: ۲۳). منابع دیگر به جای ماوراءالنهر، نیشابور را ذکر می‌کنند (ابن حوقل، ۱۳۶۶: ۱۶۶؛ اصطخری، ۱۳۴۰: ۲۰۳). در واقع خراسان زیر نظر بزرگترین سپاهبد از فرماندهان چهارگانه، سپاهبد شرق بود که قلمروش از همدان در ماد تا کومش و از آنجا به سمت شمال تا گرگان و سپس تا جیحون و هرات گسترده‌گی داشت و شامل ۲۶ بخش می‌شد (Howard- Johnston, ۲۰۱۲: ۱۱۷). گاهی نیز به دلایل موقعیت ویژه خراسان در شرق کشور، اداره این ایالت به نایب السلطنه حکومت واگذار می‌شد (Frye, ۱۹۷۷: ۱۳). با توجه به اینکه کلیسای نستوری معمولاً رابطه نزدیکی با دولت ساسانی داشت، استقرار آنها از قرن پنجم میلادی در شهرهای مرو، نیشابور، هرات و پس از آن از نیمه قرن ششم میلادی به بعد در شهرهایی نظیر ابیورد، مروالرو و پوشنگ نشان از گسترش کنترل ساسانیان بر مرزهای شرقی کشور دارد (Christensen, ۲۰۱۶: ۱۸۷). ظاهراً انتقال مسیحیت به چین توسط همین مسیحیان نستوری صورت گرفته است (نقدی و همکاران، ۱۳۹۷: ۱۳۳). مسیحیان شهر ادسا، پس از تسخیر شهر

توسط خسرو پرویز در سال ۶۰۹ میلادی، به خراسان و سیستان کوچ داده شدند(باسورث، ۱۳۷۰: ۲۷). مدتها بعد و در هنگام حمله اعراب، این مسیحیان همچنان با دولت ساسانی همبستگی نشان داده و حتی اعمال تدفین یزدگرد سوم پس از مرگش توسط یک راهب مسیحی انجام گرفت. یکی از دلایل عدم تسامح و مقابله مسیحیان نواحی شرقی ایران با اعراب در مقایسه با مسیحیان نواحی غربی، دوری از مناطق عرب نشین و عدم اشتراکات قومی و زبانی میان آنها بود(معصومی و فولادی پناه، ۱۳۹۶: ۲۶۶).

به دلیل تهاجمات متناوب اقوام صحراگرد به ایالت خراسان، ترکیب جمعیتی خراسان مرتب دستخوش تغییر می‌گشت. برای نمونه، تعدادی از مردم هیاطله که توسط پیروز به اسارت درآمدند در شهر هرات اسکان داده شدند و بعداً نیز ترکان به آنها اضافه شدند(بلاذری، ۱۳۶۷: ۵۶۱). علاوه بر زردشتیان که اکثریت جمعیت را تشکیل می‌دادند، یهودیان بسیاری نیز در این ایالت ساکن بودند و مسیحیان جمعیت اندکی بودند(مقدسی، ۱۳۶۱: ۴۷۳).

اقتصاد خراسان بیشتر بر پایه صنایع و تجارت شکل گرفته بود. بنا بر گفته ابن حوقل جامه‌های نخی و ابریشمی نیشابور و مرو، به همراه شتر و گوسفند، مهمترین محصولات خراسان بودند که به دیگر نقاط صادر می‌شدند(لسترنج، ۱۳۷۷: ۴۵۵). هرات در شرق ایالت به عنوان بار انداز کالاهای خراسان برای صدور به سیستان و فلات مرکزی ایران به حساب می‌آمد(اصطخری، ۱۳۴۰: ۲۱۰) و در تولید پارچه‌های بسیار نقش فعالی داشته است(مقدسی، ۱۳۶۱: ۴۷۵). این شهر به عنوان دروازه هند به شمار می‌رفت و مسیری آسان از هرات و از میان بیابان سیستان به قندهار و هند می‌رفت که بسیاری از بازرگانان و قبایل از آن استفاده می‌کردند(Frye, ۱۹۷۷: ۳۰).

اهالی خراسان علاوه بر اینکه مردمی صاحب اندیشه و ثروتمند بودند، در سوارکاری و کشورگشایی نیز مردمانی نیرومند و آماده به رزم محسوب می‌شدند(مقدسی، ۱۳۶۱: ۳۷۸). شهر مرو به عنوان مرکز نظامی و عملیاتی ساسانیان در شرق محسوب می‌شد و هر چند هرات و بلخ در اواخر دوره ساسانی بیشتر توسط هپتالیان اداره می‌شد ولی فرهنگ ایرانی همچنان

در آنجا رواج داشته است (Frye, ۱۹۷۷:۱۳). در سال‌های پایانی حکومت ساسانی حتی شاهزادگان مرزی عنوان ترکی نیز برای خویش انتخاب می‌کردند و در ایالت خراسان به جای مرزبان، اصطلاح کنارنگ را به کار می‌بردند که نشان دهنده تفاوت‌های میان مناطق شرقی با غرب شاهنشاهی بود و نمونه‌ای از این تفاوت‌ها اینکه، بلخ به شدت تحت نفوذ دین بودایی قرار داشت (Nicolle, ۱۹۹۶:۵۵).

در خراسان به دلیل دوری از مرکز و قدرت مطلق دولت ساسانی، دهقان‌ها هر چند تحت نظارت مقامی بالاتر بودند ولی خود به منزله حکومت بودند (Frye, ۱۹۷۷:۳۹). در سال ۵۸۹ میلادی مرزهای شرقی خراسان از جمله شهرهای بادغیس و هرات مورد تهاجم سپاه بزرگی از ترکان قرار می‌گیرد ولی بهرام چوبین که از طرف هرمزد چهارم به منطقه اعزام شده بود، توانست از پیشروی آنها جلوگیری کند (کولسنیکف، ۱۳۸۹: ۹۱). پیروزی‌های بهرام چوبین و اقدامات تحریک آمیز هرمزد چهارم به منظور فروکاستن قدرت او، موجب شد بهرام چوبین در سال ۵۹۰ میلادی در هر حالی که از حمایت بیشتر بخش‌های خراسان برخوردار بود، علیه سیاست‌های هرمزد چهارم سر به شورش بردارد و بخش‌های شمالی و شمال شرقی ایران را در اختیار بگیرد (Pourshariati, ۲۰۰۸: ۱۲۷-۱۲۹). از سوی دیگر سپاهبدی خراسان / شرق از زمان خسرو انوشیروان به خاندان کارن محول شده بود که سرپرستی و نظارت بر خراج ایالت را نیز برعهده داشت (دینوری، ۱۳۹۵: ۱۲۴). در مورد اینکه دخل و تصرف در خراج ایالات برای تمامی سپاهبدان مجاز بوده است، اظهار نظر قطعی نمی‌توان ارائه داد ولی به نظر می‌رسد که اختیاراتی از سوی دولت مرکزی به آنها برای تأمین مخارج سپاهیان داده شده بود (آلتهایم و اشتیل، ۱۳۹۱: ۱۶۸). هنگام فرار بهرام چوبین از دست سپاهیان خسرو پرویز، او به مقر کارن سپاهبد خراسان می‌رسد (مارکوارت، ۱۳۷۳: ۱۴۴). کارن که به خاندان ساسانی وفادار بود، سپاهی سی هزار نفری را برای نبرد با بهرام چوبین آماده می‌سازد ولی در این نبرد پسر کارن کشته شده و بهرام چوبین برای پناهنده شدن به ترکان، از جیحون می‌گذرد (دینوری، ۱۳۹۵: ۱۲۵). شواهد سکه

شناختی گواه از تسلط بهرام چوبین بر مناطق و ضرابخانه‌های شرقی کشور دارند(دریایی، ۱۳۹۲: ۹۲).

پس از این رویداد و یاری رساندن وستهم دای خسر و پرویز برای رسیدن به سلطنت، خسر و پرویز تصمیم می‌گیرد تا مقام سپاهبدی خراسان را به وستهم از خاندان اسپهبدان بسپارد که سرزمین مادری ایشان به شمار می‌رفت (۲۷۵-۲۷۴: ۲۰۰۸، Pourshariati). خسر و پرویز پس از تثبیت قدرت، به فکر انتقامجویی از بندوی و وستهم می‌افتد ولی وستهم موفق می‌شود که با کمک باقیمانده سپاه بهرام چوبین و دیلمیان به مدت ده سال حکومت خراسان را بدست گیرد (کریستن سن، ۱۳۶۸: ۵۸۱). وستهم علاوه بر خراسان، قومس، گرگان و طبرستان را نیز برای مدتی از قلمرو خاندان ساسانی جدا می‌سازد (کولسنیکف، ۱۳۸۹: ۱۱۶). علاوه بر آن در این مدت نسبتاً کوتاه از سیاست شهرسازی نیز غافل نمانده و شهر بسطام در شمال شاهرود را بنا می‌کند (مارکوارت، ۱۳۷۳: ۱۴۵). او در سکه‌ها خود را پیروز وستهم می‌خواند و هر چند سرکوب قیام او هزینه هنگفتی برای دولت ساسانی به بار آورد ولی با تصرف مجدد نواحی شرقی به قلمرو شاهنشاهی ساسانی این هزینه‌ها جبران می‌شود (زرین کوب، ۱۳۹۴-الف: ۲۴۶-۲۴۵).

پس از سرکوب شورش وستهم، سمبات باگراتونی از طرف خسرو پرویز به عنوان فرماندار خراسان برگزیده شد و او توانست در دوران خدمت خود، دو بار حملات هپتالیان و متحدان ترک آنها را شکست دهد و آنها را از مرزهای شرقی براند و پس از عقب راندن هپتالیان تا بلخ، شهرهای هرات، طالقان و تخارستان را غارت کرد (۱۳۸-۱۳۹: ۲۰۰۸، Pourshariati). احیای اقتصاد محلی که از جنگ آسیب فراوان دیده بود به سمبات نسبت داده شد ولی پس از هشت سال در سال ۶۰۸-۶۰۷ میلادی از سمت خود برکنار و مجدداً در سال ۶۱۶-۶۱۵ میلادی این بار با اختیار تعیین مرزبان هایش به مقام خود بازگشت (۱۱۸: ۲۰۱۲، Howard-Johnston). شاید یکی از دلایلی که باعث شد هراکلیوس بتواند در سال ۶۲۲ میلادی دست به عملیاتی در خاک ایران بزند، انتقال بخشی از ارتش به نواحی شرقی باشد (کولسنیکف، ۱۳۸۹: ۱۴۹). در واقع پس

از انتخاب سمبات به عنوان فرمانروای خراسان، خاندان اسپهبدان به سرکردگی فرخ هرمزد و پسرانش، رستم و فرخزاد، توانستند مجدداً تسلط خود را حداقل بر بخشی از خراسان برقرار سازند (۲۷۵: ۲۰۰۸، Pourshariati). بر طبق روایات فرخ هرمزد توسط ملکه آزرمی دخت از پای درآمد ولی پسرش رستم توانست انتقام خون پدر را بگیرد و برای مدتی پایتخت را اشغال کند (آلتهایم و اشتیل، ۱۳۹۱: ۱۷۸).

در واقع قدرت گیری و منازعه سرداران و حاکمان ایالات، ویژگی تحولات سیاسی اواخر دوره ساسانی است و در این زمان مرزبانان مرو، سرخس، قهستان و مروالروء تقریباً مستقل بودند و هرات نیز از تسلط خاندان ساسانی خارج شده بود (کریستن سن، ۱۳۶۸: ۶۵۰). این حاکمان و سپاهسالاران قدرت برتر نظامی منطقه خود بودند و اختیاراتی که در دخل و تصرف خراج به آنها داده شده بود، وابستگی مالی و نظامی آنها را به تیسفون کاهش داده و بتدریج موجب گرایش به خود مختاری و شورش علیه دولت مرکزی شد (آلتهایم و اشتیل، ۱۳۹۱: ۱۶۹). زندگی مردم منطقه که از دیرباز به دلیل هجوم اقوام صحراگرد همواره در فراز و نشیب بود، در آستانه هجوم تازیان نیز به همین منوال بود (Frye, ۱۹۷۷: ۳۹). چهار خاندان دودمانی پارتی-مهران، کارن، اسپهبدان و کنارنگیان، عاملان اصلی آشوب‌های بخش‌های شمالی و شرقی کشور شده بودند و اوضاع ایالت خراسان تا هنگام هجوم اعراب در حدود سال‌های ۶۵۱-۶۵۰ میلادی همچنان صحنه رقابت این خاندان‌ها بود (Pourshariati, ۲۰۰۸: ۲۹۸). این اشراف نظامی چندان تمایلی برای حمایت از یزدگرد سوم و مقابله با اعراب نداشتند تا نیروهای خود را در این راه متحد سازند (فرای، ۱۳۹۲: ۲۶۸). یزدگرد سوم در حدود سال ۶۵۱-۶۵۰ میلادی پس از ترک سیستان، به خراسان رسیده بود (Pourshariati, ۲۰۰۸: ۲۵۷). بسیاری از بزرگان ایالت به ویژه بزرگان پارس که به سوی مرزهای شرقی رانده شدند، به نظر می‌رسد که همراه با یزدگرد وارد خراسان شده اند (Frye, ۱۹۷۷: ۶۶).

یزدگرد سوم نیز که به امید متحد ساختن این نیروها به خراسان روی آورده بود، در این راه کوشش‌های نافرجامی انجام داد (کریستن سن، ۱۳۶۸: ۶۵۸). خاندان‌های اسپهبدان و کنارنگیان

با سپاهیان عرب به توافق هایی رسیدند و این امر موجب ناخرسندی خاندان کارن شد که سعی می کردند تسلط خود را بر خراسان همچنان نگه دارند و در برابر سپاه عرب به خصوص در نیشابور به سختی ایستادگی کنند ولی خاندان کنارنگیان که قسمتی از نیشابور و طوس را در اختیار داشت، عرب ها را در فتح طوس و سرکوب خاندان کارن یاری رساندند تا قدرت خویش را در آنجا همچنان حفظ نمایند (Pourshariati, ۲۰۰۸: ۲۷۵-۲۷۷). هر چند در اینجا از همدستی کنارنگیان با سپاه عرب در فتح طوس سخن گفته می شود، اما پورشریعتی در همان صفحه، ذکر می کند که در هیچ منبعی عنوان نشده است که کنارنگیان در فتح شهرهای مهم خراسان دخیل بوده اند و همچنین شاید او طوس را جزء شهرهای مهم خراسان به حساب نیاورده است. صلح فرخزاد اسپهبدان با اعراب نقش تعیین کننده ای در تحولات خراسان در این زمان داشت و یزدگرد سوم از سپاه کارآمد او برای مقابله با اعراب محروم ماند (Pourshariati, ۲۰۰۸: ۲۶۳). باید اضافه کرد، علاوه بر اینکه این رویداد یزدگرد سوم را از تأمین نیروی انسانی لازم برای مقابله با اعراب محروم ساخت، تأمین نیرو از سرزمین های ماوراءالنهر نیز با توجه به روند ترکی شدن آنها از اوایل سال ۴۰۰ میلادی امکان پذیر نبود و گرنه این مناطق از پایگاه های تأمین نیروی سپاهی ایران به عنوان نیروهای پشتیبانی بوده اند (فرخ، ۱۳۹۲: ۹۲). حتی در فتوحات اولیه اعراب در خراسان، یکی از مهمترین وسایل پرداخت مالیات ها و خراج، بندگان و نیروی انسانی بوده است (Frye, ۱۹۷۷: ۶۷).

علاوه بر مسائل مربوط به نیروی انسانی، منابع مالی و خزانه قابل توجهی نیز که همراه یزدگرد سوم بوده است، ماجراهایی را برای تصاحب آن بوسیله اشراف نظامی منطقه بوجود آورده است (Pourshariati, ۲۰۰۸: ۲۵۸). در هر صورت پس از مرگ یزدگرد سوم در مرو، عملاً حکومت ساسانیان و مقاومت آنها پایان پذیرفت و برخی از شهرها که گاهی سرکشی نمودند، سرکوب شدند (Frye, ۱۹۷۷: ۷۳). به نظر می رسد که فتح سراسر خراسان چندان به سختی سایر ایالات صورت نگرفته است. در این زمان توان سپاه اعراب به دلیل به کارگیری مردم شهرهای تسخیر شده در کارهایی از قبیل دادن اطلاعات و راهنمایی، تهیه آذوقه و مهمات و گاهی استفاده به

عنوان سپاهی، افزایش یافته بود و همچنین علاوه بر دستیابی به اسلحه و تجهیزات نظامی ایرانیان، تجربه جنگی آنها نیز طی چندین سال نبرد با ایرانیان افزایش یافته بود و پیشروی و کامیابی‌های آنها در فلات ایران، انبوه مهاجران عرب را به سمت خراسان روانه کرد (موحد، ۱۳۹۸: ۲۱۱). این امر چندان مورد توجه اعراب قرار گرفته که برای نمونه در زمان معاویه پنجاه هزار از سپاهیان به خراسان کوچ کردند (زرین کوب، ۱۳۹۴-ب: ۳۱۴). بسیاری از این مهاجران از سمت پارس و کرمان و به دلیل وابستگی به برخی از حاکمان عرب منطقه به خراسان می‌آمدند (محمدی ملایری، ۱۳۷۹، ج ۳: ۳۱۱). در مقایسه با نواحی شیراز و اصفهان که اقتصادشان بیشتر بر فعالیت‌های کشاورزی استوار بوده، در خراسان بیشتر جامعه بازرگانان شکوفا شده بود و این امر همکاری میان ایرانیان و مسلمانان را در مقایسه با نواحی غربی شاهنشاهی افزایش داده بود (Frye, ۱۹۷۷: ۱۰۲). این مهاجران بتدریج در شهرها ساکن شدند و زمین‌های بدون مالک را به تصرف درآوردند و ساکنان شهرها مکلف شدند، آذوقه و دیگر نیازهای آنها را برطرف سازند ولی با این اوصاف ایالت خراسان به صورت مطمئنی از لحاظ سیاسی و جمعیتی تحت سلطه کامل اعراب قرار نگرفت (چوکسی، ۱۳۹۳: ۴۱-۴۰).

۳-۱- فتح نیشابور

نیشابور در مسیر شاهراه ارتباطی قرار داشت که از همدان آغاز می‌شد و پس از گذشتن از ری به نیشابور می‌رسید (برونر، ۱۳۹۳: ۱۷۴). این شهر در پشت قله جنوب شرقی رشته کوه بینالود و یکی از دژهای مستحکم ساسانیان بود که علاوه بر پشتیبانی از مرو، وظیفه دفاع از مسیر باریک بین رشته کوه‌ها و کویر داخلی را بر عهده داشت که به سمت غرب و داخل فلات ایران امتداد داشت (Howard-Johnston, ۲۰۱۲: ۹۹). نقش اقتصادی نیشابور نیز در خراسان برجسته بوده است. نام دیگر آن ابرشهر، از بزرگترین شهرهای خراسان به شمار می‌رفت و علاوه بر معادن فراوان از قبیل فیروزه، نقره، مس و آهن که در این شهر وجود داشت، بازرگانی آنجا از رونق

فراوانی برخوردار بود (ابن حوقل، ۱۳۶۶: ۱۶۹-۱۶۶). هر چند بولیت^۱ اعتقاد دارد که نیشابور شهری کوچک تنها با چند هزار سکنه ولی به شدت مستحکم بوده، اما نباید اهمیت این شهر را از روی اندازه آن قضاوت کرد (Christensen, ۲۰۱۶: ۱۹۴). کارگاه‌های نساجی در این شهر به بافت انواع پارچه‌های ابریشمی و پنبه‌ای مشغول بودند (مقدسی، ۱۳۶۱: ۴۷۴). نیشابور یکی از مراکز مهم ضرب سکه بوده است (کولسنیکف، ۱۳۸۹: ۱۷۷). زمین‌های نیشابور به منظور کشت آبی مرغوبترین زمین‌ها در ایالت خراسان بود (ابن حوقل، ۱۳۶۶: ۱۸۶). خراج هنگفت نیشابور به سبب رونق اقتصادی آنجا بود و این باعث شده بود که حفاظت از این شهر برای دولت مرکزی با اهمیت باشد و سپاهیان بسیار همیشه در آنجا مستقر باشند (ابن حوقل، ۱۳۶۶: ۱۶۶). اهمیت نیشابور باعث شده بود که اداره آن به خاندان کنارنگیان که به عقیده کریستن‌سن یکی از هفت خاندان ممتاز ایران بود سپرده شود و این منصب در خاندان آنها به صورت موروثی باقی ماند و مقام این خاندان آنقدر مهم بوده است که از زمان پادشاهی یزدگرد یکم که قتل او را توطئه‌ای از طرف این خاندان می‌دانند، همواره در تحولات سیاسی دوره ساسانی نقش داشته اند (Pourshariati, ۲۰۰۸: ۲۶۶-۲۶۷). قلمرو این خاندان در هنگام هجوم اعراب شهرهای نیشابور، طوس، نسا و ابیورد بوده است (مارکوارت، ۱۳۷۳: ۱۵۱-۱۵۰). هنگام شورش وستهم، دایی خسرو پرویز، شهر نیشابور به مدت هفت سال در تصرف او قرار گرفت (دریایی، ۱۳۹۲: ۹۳). کارکرد سنتی نیشابور دفاع از مرزهای شرقی کشور در مقابل اقوام صحراگرد بود و در سده هفتم میلادی سمبات باگراتونی سردار ارمنی خسرو پرویز از این شهر به عنوان پایگاهی برای نبرد با هجوم ترکان استفاده کرد (Christensen, ۲۰۱۶: ۱۹۴). هنگامی که یزدگرد سوم نیز به نزدیک نیشابور رسید، به دلیل استواری دژ طوس قصد داشت تا در آنجا ساکن شود ولی کنارنگ طوس به بهانه اینکه دژ، گنجایش پذیرش یزدگرد و همراهانش را ندارد، از پذیرش او سر باز زد و بدین ترتیب خاندان کنارنگیان از حمایت یزدگرد سوم دست

^۱ R.W. Bulliet

کشیدند (۲۷۰:۲۰۰۸، Pourshariati). وجود این دژ ثابت می‌کند که طوس هم، زمانی به عنوان یک پادگان نظامی مرزی در نبرد با اقوام صحراگرد شرقی بوده است (۱۳: ۱۹۷۷، Frye).

یعقوبی روایت می‌کند که راه فتح نیشابور زمانی گشوده شد که یکی از دهقانان در ازای معاف شدن خود و خاندانش از پرداخت خراج، عبدالله بن عامر و سعید بن عاص، سرداران عرب را به کومش/قوس رسانید (یعقوبی، ج ۲، ۱۳۸۲: ۵۹). این شهر در مسیر بین رشته کوه‌های البرز و دشت کویر بود که نیشابور در شرق آن قرار داشت و اینجا غالباً سرزمین موروثی خاندان اسپهبدان بود و شاید روایت یعقوبی گواهی بر توافقات میان این خاندان و اعراب باشد که ذکر آن گذشت (کولسنیکف، ۱۳۸۹: ۱۷۷-۱۷۶). البته قبل از آن، اعراب برای اطمینان از امنیت پشت سر سپاه خویش، با مضمغان دماوند قرارداد صلحی بر پایهٔ پرداخت سالیانه دویست هزار درهم صلح کردند (طبری، ۱۳۸۳، ج ۵: ۱۹۷۶). قوس بدون مقاومتی از سوی اهالی شهر به آسانی گشوده شد، زیرا ساکنان آن قبلاً برای کمک به اهالی ری و مقابله با اعراب به آنجا اعزام شده بودند که عزیمت آنها به ری موجب پراکندگی آنها شد (۲۵۳: ۲۰۰۸، Pourshariati). مردم قوس نیز موظف شدند علاوه بر پرداخت جزیه برای حفظ جان و دین خود، تدارکات و راهنمایی سپاه اعراب را برای رفتن به دیگر شهرها برعهده بگیرند (طبری، ۱۳۸۳، ج ۵: ۱۹۷۷). روایت ابن اثیر از نبردهای مسلمانان در بیهق که از توابع نیشابور بوده است، نشانه‌هایی از حضور زردشتیان ایرانی در سپاه اعراب دارد. در سپاه اعراب دو برادر، به نام‌های اسود بن کلثوم و ادهم بن کلثوم برعلیه ایرانیان جنگیدند و هنگامی که اسود کشته شد، برادرش او را به خاک نسپرد، زیرا آرزو داشت خداوند او را از شکم درندگان و پرندگان برانگیزاند (ابن اثیر، ۱۳۸۳، ج ۴: ۱۶۵۶). تنها زردشتیان بودند که اجساد مردگان خویش را طعمهٔ پرندگان می‌ساختند. نکتهٔ دیگر اینکه اسود و ادهم در زبان عربی هر دو به معنی سیاه می‌باشند و شاید این دو نفر با شخصی که در شوشتر با تعدادی از اسواران به اعراب تسلیم شد و سیاه نام داشت، ارتباطی داشته باشند. روایت طبری فتح نیشابور را از جانب کرمان می‌داند که در آن سپاه عبدالله بن عامر از سمت دو طبس/طبسین به نیشابور رسیدند و در سال ۳۱ هجری نیمی از آنجا را با جنگ تصرف کرد

و بر سر نیمی دیگر با کنارنگ قرارداد صلح بست (طبری، ۱۳۸۳، ج ۵: ۲۱۵۶). ظاهراً در هنگام فتح نیشابور هر محله از آن زیر نظر فردی مشخص اداره می‌شد (بلاذری، ۱۳۶۷: ۵۶۲). شاید در اینجا منظور بلاذری از محله، شهرهای مختلفی باشد که از لحاظ اداری زیرمجموعه نیشابور بوده‌اند، زیرا ابن‌اثیر در روایت خویش بین مرزبان طوس و مرزبان نیشابور تفاوت قائل شده است که پس از فتح نیشابور، مرزبان طوس بر پایه پرداخت ششصد هزار درهم با اعراب پیمان صلح بست (ابن‌اثیر، ۱۳۸۳، ج ۴: ۱۶۵۷). سپاه کنارنگ از آن پس در اختیار عبدالله بن عامر سردار عرب قرار گرفت (کوفی، ۱۳۹۲: ۲۸۲). محاصره نیشابور نیز ماه‌ها به طول انجامید و سرانجام با خیانت یکی از بزرگان شهر، گشوده شد و مردم مجبور به پرداخت یک میلیون درهم به عبدالله بن عامر شدند (بلاذری، ۱۳۶۷: ۵۶۳). پرداخت خراجی با این مبلغ جمعیت قابل توجه و تولید کشاورزی نیشابور را آشکار می‌سازد که مشتمل بر روستاهای بسیاری بوده است (Christensen, ۲۰۱۶: ۱۹۴).

پس از آن پادگانی در شاهنبار نیشابور برای سربازان مسلمانان تأسیس شد که اقدامی در جهت فتح سایر نواحی خراسان بود (چوکسی، ۱۳۹۳: ۴۰). به نظر می‌رسد علی‌رغم کنارنگیان، خاندان کارن به فرماندهی برزین شاه در نیشابور به سختی در برابر اعراب مقاومت کردند (Pourshariati, ۲۰۰۸: ۲۷۶). در حقیقت، هنگام فتح نیشابور و خراسان چیزی که بیشتر از همه نمود پیدا می‌کند، چند دستگی میان خاندان‌ها و مرزبانان بوده است (Pourshariati, ۲۰۰۸: ۲۷۱). احتمالاً آنها که دیگر امیدی به بازگشت سلطنت خاندان ساسانی نداشتند، بیشتر به فکر حفظ منافع خویش بودند و خراسان که از دیرباز صحنه رقابت سه خاندان کارن، اسپهبدان و کنارنگیان بود به میدان قدرت طلبی آنان بدل گردید و فتح سریع شهرها را موجب شد.

۲-۳- فتح مرو، هرات و بلخ

مرو به عنوان مرکز نظامی ساسانیان در مرز با سرزمین‌های ماوراءالنهر، از اهمیت نظامی خاصی برخوردار بود و آنجا مرکز ارتباط سرزمین‌های آسیای میانه با ایران‌شهر بود ولی توانسته بود که فرهنگ غالب زردشتی و ایرانی خود را حفظ نماید (Frye, ۱۹۷۷: ۳۰). شهر مرو در واقع سنگر

بیرونی قدرت ساسانیان و محل فرماندهی ناظر بر راههای منتهی به خراسان از آن سوی جیحون و یک پایگاه عظیم تسلیحاتی بود (Howard-Johnston, ۲۰۱۲: ۹۸). برای تمایز این شهر با شهر دیگری در کنار رود مرغاب به آن مرو شاهجان یعنی شاهی می گفتند و شامل مروالروود و طالقان نیز می شد و کتیبه های یافت شده به زبان های گوناگون در این شهر، گواه بر جمعیت متنوع آن می باشد و این امر با توجه به اینکه آنجا مرکز داد و ستد و رفت و آمد بازرگانان آسیای میانه بود، چندان دور از ذهن نبوده است (Frye, ۱۹۷۷: ۱۳). شواهدی ناقص بر وجود دین های گوناگون در این شهر حکایت دارند. در حدود سال ۳۶۰ میلادی، مسیحیت برای اولین بار در خراسان، توسط شاهدختی ساسانی که در تیسفون توسط کشیشی یونانی به دین مسیح درآمده بود و به همسری مرزبان مرو رسید، گسترش یافت (باسورث، ۱۳۷۰: ۲۷). علاوه بر اینکه این شهر مرکز مسیحیت در آسیای میانه بوده است، یک دیر بودایی در این شهر وجود داشته است و با وجود اینکه مدرکی از حضور مانویان بدست نیامده است ولی می توان گفت که آنها در این شهر بوده اند (Frye, ۱۹۷۷: ۴۲-۴۳).

افزون بر رونق بازرگانی در مرو، این شهر در تولید محصولات کشاورزی و لباس های ابریشمی و مرغوب توانا بوده است (ابن حوقل، ۱۳۶۶: ۱۷۱-۱۷۰). با توجه به اینکه شهر مرو قادر بوده تا مایحتاج یک ارتش را تأمین نماید، بنابراین از جمعیت و حجم تولید محصولات کشاورزی قابل ملاحظه ای برخوردار بوده است (Christensen, ۲۰۱۶: ۱۸۹). کشاورزی وسیع مرو همانند دیگر شهرهای ساسانی بر سازه های آبی متکی بوده است. سازه های آبی و مدیریت آب بر اساس گزارش های آب سنجی که در حوضچه سد شهر نصب شده بود، آب شهر را تأمین و تنظیم می کرد (مقدسی، ۱۳۶۱: ۴۸۴). با توجه به اینکه این شهر خط مقدم دفاع از مرزهای شرقی کشور در برابر تهاجم اقوام صحراگرد بود، در آنجا دژهای بیشماری وجود داشت که محل استقرار سپاهبد خراسان بود و سکه های درهم و مسین توسط آخرین شهریان ساسانی در ضرابخانه بزرگ این شهر ضرب شده بود (کولسنیکف، ۱۳۸۹: ۱۷۳). استحکام و موقعیت ویژه نظامی مرو بود که یزدگرد را برای احیای سلطنت از دست رفته خویش بدانجا کشاند.

یزدگرد سوم پس از نیشابور و طوس راه مرو را در پیش گرفت و در آنجا فرخزاد آخرین حامی شاهنشاه که با سپاه خود می‌توانست حداقل سقوط خاندان ساسانی را به تعویق بیاورد، از شاه جدا شد و یزدگرد سوم را به ماهویه مرزبان مرو سپرد و به سوی ری بازگشت (۲۶۳-۲۶۱: ۲۰۰۸، Pourshariati). سرانجام یزدگرد سوم در شهر مرو به احتمال زیاد به دستور ماهویه و با همکاری مقامات محلی و حاکم هپتالی بادغیس در سال ۶۵۱ میلادی کشته می‌شود (دریایی، ۱۳۹۳: ۲۴۱). به نظر می‌رسد که بادغیس در آن زمان مقر فرمانروایی هیاطله بوده است، زیرا پس از شکست هپتالیان از خسرو انوشیروان، اخلاف آنها در هرات تا اندازه‌ای استقلال محلی را بدست آورده باشند و ابن خردادبه از «برازان» به عنوان لقبی برای «ملوک هرات، پوشنگ و بادغیس» یاد می‌کند و بدون شک طرخان نیزک که در منابع از او به عنوان خائن به یزدگرد سوم یاد می‌کنند، در بادغیس مستقر بوده است (مارکوارت، ۱۳۷۳: ۱۵۶). ظاهراً علت همکاری هپتالی‌ها در قتل او، درخواست‌های کمک یزدگرد سوم از چین و احتمال درگیری بین چینی‌ها و هپتالی‌ها بر سر مرزهای سرزمینی باشد (زرین کوب، ۱۳۹۴-ب: ۵۳۴). گزارش‌هایی نیز در روایات مبنی بر نقش اهالی مردم مرو و استمداد آنها از ترکان برای مقابله با یزدگرد به چشم می‌خورد که نشان از قطع امید از پادشاهی دارد که در فلات ایران سرگردان شده بود و احتمالاً برای جمع‌آوری مال و خراج به منظور تدارک سپاه به آن ناحیه آمده بود که باید تاوان آن را مردم می‌پرداختند (کوفی، ۱۳۹۲: ۲۵۹؛ ابن اثیر، ۱۳۸۳، ج ۴: ۱۶۵۰). سلطنت ساسانیان عملاً با مرگ یزدگرد سوم خاتمه پذیرفت و با تسلیم شدن مرو به سپاهیان عرب، آخرین نقطه اتکای نظامی ساسانیان از بین رفت (Frye, ۱۹۷۷: ۶۷). ظاهراً مرزبان مرو مبلغ هنگفت یک میلیون و دویست هزار درهم به اعراب پرداخته و مردم مرو موظف شدند مسکن اعراب را تأمین کنند ولی وظیفه گردآوری خراج برعهده اهالی شهر باشد (بلاذری، ۱۳۶۷: ۵۶۴). پرداخت چنین خراج قابل ملاحظه‌ای، تأیید دیگری بر اهمیت و اندازه شهر مرو در هنگام نفوذ اعراب است (Christensen, ۲۰۱۶: ۱۸۹).

پس از مرو، شهر مروالروء، در برابر سپاه عرب به فرماندهی احنف بن قیس، اتحادی را با مردم طالقان و تخارستان بوجود آورد ولی در نهایت از اعراب شکست خوردند و در این نبرد هزاران تن از ایرانیانی که اسلام آورده بودند، به همراه اعراب می‌جنگیدند و در طرف دیگر نیز ترکان به کمک اهالی مروالروء آمده بودند (بلاذری، ۱۳۶۷: ۵۶۶-۵۶۵). با وجود بستن قراردادهای صلح، ایرانیان هنوز امید خود را برای دست‌یابی به استقلال مجدد از دست ندادند و دست به شیبخونی علیه سپاهیان زدند؛ اما شکست خورده و سران شورش دستگیر شدند و شرایط سخت تری بر اهالی شهر تحمیل شد (چوکسی، ۱۳۹۳: ۹۶). پس از این رویداد شهرهای بین نیشابور تا تخارستان پیاپی از مقاومت خود دست‌کشیده و به اعراب تسلیم شدند (طبری، ۱۳۸۳، ج ۵: ۱۹۹۹). احتمالاً علت فتح آسان این نواحی که بیشتر بر کمک ترکان تکیه کرده بودند، اضمحلال و پراکندگی قبایل ترک بوده که بتدریج به خراج‌گزاران دولت چین تبدیل شدند (مارکوارت، ۱۳۷۳: ۱۳۸). مرزبانان هرات و بلخ نیز هر کدام به ترتیب با پرداخت یک میلیون درهم و دو میلیون درهم با اعراب پیمان صلح بستند و به نظر می‌رسد پیمان صلح هرات پس از نبرد سپاه اعراب با اهالی شهر بوده است (ابن‌اثیر، ۱۳۸۳، ج ۴: ۱۶۵۶).

با توجه به اینکه سپاهیان هرات در نبرد نیشابور بر علیه اعراب جنگیده و هزیمت یافته بودند (طبری، ۱۳۸۳، ج ۵: ۲۱۵۶) می‌توان حدس زد که توان دفاعی شهر تضعیف و فتح آنجا به آسانی صورت گرفته است. البته آشوب‌های هرات حتی تا قرن چهارم هجری همچنان ادامه داشته است (مقدسی، ۱۳۶۱: ۴۴۷). با توجه به شواهد سکه‌شناسی که سکه‌های آخرین شاهان ساسانی در هرات بسیار کمیاب است، می‌توان گفت که در آن زمان هرات تا اندازه‌ای مستقل بوده و اداره آن بر عهده شخصی از قبیله کادیشی بوده است (کولسنیکف، ۱۳۸۹: ۱۷۵). کادیشی‌ها، همان خیونیان یا هپتالیان بودند که در منابع سریانی قادیشایه خوانده می‌شدند، با گروهی از جنگجویان خویش به این منطقه کوچ کرده و زیر فرمان خاندانی ایرانی بودند (باسورث، ۱۳۷۰: ۳۹-۳۸). اگر چه هرات در نبردهای بهرام چوبین بر علیه ترکان، در پایان قرن ششم میلادی پایگاه ساسانیان بود ولی در هنگام جنگ‌های داخلی جانشینی از کنترل

ایشان خارج شده بود و بنا به گفته برخی از مورخان هنگام هجوم اعراب، بر عکس پایگاه‌های امن ساسانیان مانند مرو و نیشابور، هیچ مرزبانی در هرات وجود نداشت (Christensen, ۱۹۸:۲۰۱۶). هر چند همانطور که در سطور قبلی ذکر شد، ابن‌اثیر به مرزبان هرات اشاره دارد. بتدریج در این شهر، کادیشی‌ها با جمعیت ایرانی شهر ترکیب یافته بودند (مارکوارت، ۱۳۷۳: ۱۵۷). مسیحیان نیز بخش دیگری از جمعیت شهر را تشکیل می‌دادند (ابن خردادبه، ۱۳۴۰: ۲۱۰). دین بودایی نیز تا هرات گسترش یافته بود و حتی تعدادی از هندیان در مسیر هری رود و به سمت شرق هرات مسکن داشته‌اند (Frye, ۱۹۷۷:۳۰).

افزون بر هرات، نفوذ هپتالیان حتی در بلخ به واسطه تغییرات گویشی آنجا قابل مشاهده بود و حتی در آنجا زبان کوشانی نیز مکالمه می‌شد و در هنگام هجوم اعراب این شهر تنها گاهی اوقات در دست ساسانیان بود (Frye, ۱۹۷۷:۱۳). این شهر به عنوان چهار راه جاده‌های ایران و هند بوده و جاده‌های آنجا پس از کابل و سیستان، در نهایت به هند می‌رسید و از دوره کوشان‌ها تا هپتالی‌ها به عنوان مراکز اداری و ضرب سکه شناخته شده بود (برونر، ۱۳۹۳: ۱۷۹-۱۷۸). شواهد سکه شناختی نشان می‌دهند که بلخ در زمان فرمانروایی هرمزد چهارم و پس از لشکرکشی‌های موفقیت آمیز بهرام چوبین در شرق تحت سلطه ساسانیان بوده است و سکه‌ای از خسرو پرویز در سال ۶۲۰ میلادی در این شهر ضرب شده بود که احتمالاً لشکرکشی‌های سمبات باگراتونی این شهر را همچنان تحت تسلط ساسانیان نگه داشته بود (کولسنیکف، ۱۳۸۹: ۱۷۴).

علاوه بر وضعیت ناپایدار سیاسی، به نظر می‌رسد که بلخ در اواخر دوره ساسانی از لحاظ دینی هم تحت تسلط بودائی‌ان بوده است. هر چند بنا بر روایت مسعودی آتشکده نوبهار بلخ از بزرگترین آتشکده‌های ایرانیان در این شهر جای داشت که مخارج هنگفت آن از زمین‌های وقفی تأمین می‌شد (لسترنج، ۱۳۷۷: ۴۴۸-۴۴۷) ولی راهبان بودایی از خاندان برمک بالاترین مقام را در آنجا داشته‌اند که در زمان خلافت عثمان به اسلام گرویدند (مارکوارت، ۱۳۷۷: ۱۸۱). تا نخستین سده‌های ورود اسلام، بودائی‌ان در بلخ حاضر و فعال بوده‌اند (قلی‌خانی و همکاران،

۱۳۹۸: ۱۵۲). با این اوصاف در هنگام تسلط اعراب، ایرانیان هنوز اکثریت جمعیت را تشکیل می‌دادند و گروه اقلیتی از ترکان در میان حکومتگران وجود داشتند (چوکسی، ۱۳۹۳: ۴۱). با توجه به اهمیتی که شهر بلخ برای بودائیان و زردشتیان داشته است، مقاومت سرسختانه آنها موجب ویرانی قسمت اعظم ساختمان‌های شهر شد و پس از تسلیم شدن، ساکنان شهر به منازل موقتی در خارج شهر نقل مکان کردند و با وجود برپائی پادگان نظامی اعراب در چهارده کیلومتری آنجا، تا سده هشتم میلادی حکومت اعراب بر بلخ ناپایدار بود (چوکسی، ۱۳۹۳: ۴۱). اهالی بودایی و زردشتی شهر بیشتر بر پرداخت مالیات‌های تعیین شده موافق بودند تا تغییر دین خود (چوکسی، ۱۳۹۳: ۹۶). شاید وجود دین‌های مختلف در شهرهای مختلف خراسان، مانع از شکل‌گیری اتحادی منسجم در سرزمین پهناور خراسان برای حفظ شاهنشاهی ساسانی شد که حامی درجه یک دین زردشتی به شمار می‌آمد و فقدان چنین اتحادی پیشروی سریع سپاهیان اعراب را موجب شد، به گونه‌ای که از زمان ورود اعراب به ایالت خراسان تا رسیدن آنها به مرزهای انیران در حدود دو سال به طول انجامید.

۴- نتیجه

سیستان به لطف نبوغ ایرانیان و دور بودن از تهاجم بیگانگان، از تراکم شهرها برخوردار شده بود و در عین حال شهرهای ایالت حداقل به دلیل وجود عوارض زمین شناختی، تا حدی از خود مختاری برخوردار بوده و توسط خاندان‌های محلی اداره می‌شدند. تهاجم ایرانیان تا کرانه‌های رود سند حتی در اواخر دوره ساسانی در کنار اسیرگیری و تبعیدهای اجباری به این منطقه، جمعیت زیاد و متنوعی را در سیستان گرد آورده بود که شواهدی از آن در قراردادهای صلح و استفاده از انسان‌ها به عنوان وجه المصلحه به چشم می‌خورد. ظاهراً این جمعیت متنوع موجب به وجود آمدن حرفه‌ها و مهارت‌های گوناگون در شهرها شده بود، به نحوی که آنها قادر بودند نیازهای خود را به طور مستقل برآورده سازند. این عامل در کنار خود مختاری نسبی شهرها باعث شد تا اعراب برای تسلط بر شهرهای این ایالت، به دلیل نا کارآمدی تکنیک

محاصره، متوسل به جنگ و خشونت شده که تکیه زدن سردار عرب بر جنازه‌ها، نمونه‌ای است که در روایات بازتاب یافته است. چنین بر خوردهایی سرانجام حاکمان سیستان را مجبور ساخت تا حداقل برای حفظ مقام خود با اعراب به صلح بنشینند، هر چند حاکمیت ساسانیان تا مدت‌ها در آنجا باقی ماند.

در خراسان نیز ترکیب جمعیتی بویژه در اواخر دوره ساسانی به دلیل نبردهای متناوب با هپتالیان و ترکان، مشابه سیستان وضعیتی ناپایدار داشت و در کنار زردشتیان، پیروان سایر ادیان مانند یهودیان، مسیحیان و بودائی‌ها نیز می‌زیستند. علاوه بر اوضاع اجتماعی ناپایدار، وضعیت سیاسی ایالت نیز به دلیل قدرت‌گیری سرداران نظامی و حاکمان شهرها چندان خوشایند نبود و به دلیل اختیاراتی که از سوی دولت مرکزی به این مقامات جهت دخل و تصرف در خراج داده شده بود، موجب عدم وابستگی نظامی و مالی آنها به ساسانیان شده و انگیزه دستیابی به قدرت را در آنان تقویت کرد، به گونه‌ای که دیگر چندان تمایلی به حمایت از یزدگرد سوم و مقابله با اعراب از خود نشان ندادند. شهرهای خراسان به صحنه رقابت خاندان‌های بزرگ بویژه سه خاندان کارن، اسپهبدان و کنارنگیان تبدیل شده و این امر فتح شهرها توسط اعراب را تسهیل نمود. حتی مرگ یزدگرد سوم به دستور ماهویه حاکم مرو و احتمالاً حاکم هپتالی بادغیس صورت گرفت که نشان از گسست سیاسی بین طبقه حاکم و خاندان ساسانی داشت.

منابع و مأخذ

۱. ابوالفداء، عمادالدین اسماعیل، ۱۳۴۹. *تقویم البلدان*. ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
۲. ابن حوقل، محمد بن علی، ۱۳۶۶. *سفرنامه: ایران در صورت الارض*. ترجمه جعفر شعار، چاپ دوم، تهران: امیر کبیر.
۳. ابن خردادبه، عبیداله بن عبدالله، ۱۳۷۱. *المسالك و الممالک*. ترجمه سعید خاکرند، تهران: میراث ملل.

۴. ابن اثیر، علی بن محمد، ۱۳۸۳. *الکامل فی التاریخ*. ترجمه سید محمد حسین روحانی، تهران: اساطیر.
۵. اصطخری، ابواسحاق ابراهیم، ۱۳۴۰. *المسالک و الممالک*. ترجمه فارسی از قرن ۶/۵ هجری، بکوشش ایرج افشار، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۶. آلتهایم، فرانتس. اشتیل، روت، ۱۳۹۱. *تاریخ اقتصاد دولت ساسانی*. ترجمه هوشنگ صادقی، چاپ دوم، تهران: علمی و فرهنگی.
۷. باسورث، ادموند کلیفورد، ۱۳۷۰. *تاریخ سیستان: از آمدن تازیان تا برآمدن دولت صفاریان*. ترجمه حسن انوشه. تهران: انتشارات امیرکبیر.
۸. برونر، کریستوفر، ۱۳۹۳. *تقسیمات جغرافیایی و اداری: ماندگاه‌ها و اقتصاد*. تاریخ ایران کمبریج. گردآورنده: احسان یارشاطر. ترجمه حسن انوشه، جلد سوم - قسمت دوم، چاپ ششم، تهران: امیرکبیر، ۱۸۸-۱۴۹.
۹. بلاذری، احمد بن یحیی، ۱۳۶۷. *فتوح البلدان*. ترجمه محمد توکل، تهران: نقره.
۱۰. *تاریخ سیستان*، ۱۳۱۴. مصحح ملک الشعراى بهار، تهران: مؤسسه خاور.
۱۱. فضل‌ی، احمد، ۱۳۸۷. *جامعه ساسانی: ارتشتاران، دبیران، دهقانان*. ترجمه مهرداد قدرت دیزجی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
۱۲. چوکسی، جمشید کرشاسب، ۱۳۹۳. *ستیز و سازش: زردشتیان مغلوب و مسلمانان*. غالب در جامعه ایران نخستین سده های اسلامی. ترجمه نادر میرسعیدی، چاپ هفتم، تهران: ققنوس.
۱۳. دریایی، تورج، ۱۳۹۲. *تاریخ و فرهنگ ساسانی*. ترجمه مهرداد قدرت دیزجی، چاپ چهارم، تهران: ققنوس.
۱۴. دریایی، تورج، ۱۳۹۳. *شاهنشاهی ایران: پیروزی عرب‌ها و فرجام شناختی زردشتی*. ترجمه شهرام جلیلیان، تهران: توس.
۱۵. دریایی، تورج، ۱۳۹۷. *جهان ساسانی*. ترجمه مهناز بابایی، تهران: فروهر.

۱۶. دریایی، تورج، ۱۳۹۹. شاهنشاهی ساسانی. تاریخ ایران پژوهش آکسفورد. ویراسته تورج دریایی، ترجمه شهربانو صارمی، چاپ دوم، تهران: ققنوس، ۲۴۵-۲۲۳.
۱۷. دریایی، تورج. رضاخانی، خداداد، ۱۳۹۷. از جیحون تا فرات: ایرانشهر و دنیای ساسانی. ترجمه مریم بیجونند، تهران: مروارید.
۱۸. دشتی، رضا، ۱۳۹۶. واکنش طبقات مختلف جامعه ایرانی دوره ساسانی در رویارویی با اسلام و نتایج آن. فصلنامه تاریخ، دوره ۱۲(۴۵)، ۷۵-۹۱.
۱۹. دینوری، ابوحنیفه احمدبن داود، ۱۳۹۵. اخبار الطوال. ترجمه محمود مهدوی دامغانی، چاپ دهم، تهران: نی.
۲۰. زرین کوب، عبدالحسین، ۱۳۹۴-الف. روزگاران. چاپ پانزدهم، تهران: سخن.
۲۱. زرین کوب، عبدالحسین، ۱۳۹۴-ب. تاریخ مردم ایران: ایران قبل از اسلام. جلد اول، چاپ شانزدهم، تهران: امیر کبیر.
۲۲. طبری، محمدبن جریر، ۱۳۸۳. تاریخ الرسل و الملوک. ترجمه ابوالقاسم پاینده، چاپ سوم، تهران: اساطیر.
۲۳. فرای، ریچارد. نلسون، ۱۳۹۲. تاریخ سیاسی ایران در دوره ساسانیان. تاریخ ایران کمبریج. گردآورنده: احسان یارشاطر. ترجمه حسن انوشه، جلد سوم - قسمت اول، چاپ هفتم، تهران: امیر کبیر، ۲۷۶-۲۱۷.
۲۴. فرخ، کاوه، ۱۳۹۲. سواره نظام زبده ساسانی. ترجمه میثم علیئی، تهران: امیر کبیر.
۲۵. قلی خانی، زهرا. سخا، جواد. شعبانی صمغ آبادی، رضا. فروزش، سینا، ۱۳۹۸. سیاست های مذهبی ساسانیان در قبال اقلیت های مذهبی و عوامل آن. فصلنامه تاریخ، دوره ۱۴(۵۵)، ۱۴۹-۱۷۳.
۲۶. کریستن سن، آرتور امانوئل، ۱۳۶۸. ایران در زمان ساسانیان. ترجمه رشید یاسمی، تهران: دنیای کتاب.

۲۷. کوفی، ابومحمد احمد بن علی، ۱۳۹۲. الفتوح. ترجمه محمد بن احمد مستوفی هروی، مصحح غلامرضا طباطبایی مجد، تهران: علمی و فرهنگی.
۲۸. کولسنیکف، الی ایوانوویچ، ۱۳۸۹. *ایران در آستانه سقوط ساسانیان*. ترجمه محمد رفیق یحیایی، تهران: کندوکاو.
۲۹. گیرشمن، رومن، ۱۳۷۲. *ایران از آغاز تا اسلام*. ترجمه محمد معین، چاپ نهم، تهران: علمی و فرهنگی.
۳۰. لسترنج، گای، ۱۳۷۷. *جغرافیای تاریخی سرزمین های خلافت شرقی*. ترجمه محمود عرفان، چاپ پنجم، تهران: علمی و فرهنگی.
۳۱. مارکوارت، یوزف، ۱۳۷۳. *ایران شهر بر مبنای جغرافیای موسی خورنی*. ترجمه مریم میراحمدی، تهران: اطلاعات.
۳۲. محمدی ملایری، محمد، ۱۳۷۹. *تاریخ و فرهنگ ایران در دوران انتقال از عصر ساسانی به عصر اسلامی*. جلد اول تا پنجم، چاپ دوم، تهران: توس.
۳۳. معصومی، محسن و فولادی پناه، اعظم، ۱۳۹۶. درآمدی بر مواجهه مسیحیان ایران با فاتحان مسلمان در سده نخست هجری. *پژوهشنامه تاریخ تمدن اسلامی*، سال پنجاهم (۲)، ۲۷۲-۲۵۷.
۳۴. مقدسی، ابو عبدالله محمد بن احمد، ۱۳۶۱. *احسن التقاسیم فی المعرفة الاقالیم*. ترجمه علینقی منزوی، تهران: شرکت مؤلفان و مترجمان ایران.
۳۵. موحد، محمد علی، ۱۳۹۸. *در کشاکش دین و دولت*. چاپ چهارم، تهران: ماهی.
۳۶. نفیسی، سعید، ۱۳۸۸. *تاریخ تمدن ایران ساسانی*. تهران: کتاب پارسه.
۳۷. نقدی، مجتبی و همکاران، ۱۳۹۷. بررسی مناسبات مسیحیان و جوامع مسیحی با شاهنشاهی ساسانی. *فصلنامه تاریخ*، دوره ۱۳ (۵۱)، ۱۱۵-۱۴۰.
۳۸. یعقوبی، احمد بن اسحاق، ۱۳۸۲. *تاریخ یعقوبی*. ترجمه محمد ابراهیم آیتی، جلد اول و دوم، چاپ نهم، تهران: علمی و فرهنگی.

۳۹. Christensen, P. ۲۰۱۶. *The Decline of Iranshahr*. Translate from Danish by Sampson S, London and New York: I.B.Tauris & co Ltd.
۴۰. Frye, R.N. ۱۹۷۷. *The Golden Age of Persia: The Arab in The East*. London: Weidenfeld and Nicolson.
۴۱. Howard-Johnston, J. ۲۰۱۲. The Late Sasanian Army. *Late Antiquity: Eastern Perspectives*. Bernheimer, T. Silverstein, A(Eds.). London: The Gibb Memorial Trust. ۸۷-۱۲۷.
۴۲. Nicolle, D. ۱۹۹۶. *Sasanian Armies: The Iranian Empire early 3-rd to mid-7th centuries AD*. Kingswood Grove, Stockport: Montvert Puplications.
۴۳. Pourshariati , P. ۲۰۰۸. *Decline and fall of the sasanian Empire*. London and New York: I.B. Tauris & co Ltd.